

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

فائق رستاقی

۲۲ جولای ۲۰۲۲

تأملی پیرامون مصاحبه "احمد مسعود" با بی بی سی

(۲)

۴- همین طور کشتار روشنفکران آزادیخواه و مترقی سامانی و غیر سامانی و توده های خلق در شولگره و ولایت بلخ، نهرین و اندراب ولایت بغلان، گلپهار، کوه صافی، قندوز، تخار، بدخشان، کاپیسا، پروان، هرات و سائر ولایت های کشور در همسویی با و به دستور استخبارات فرانسه، شوروی، سیای امریکا، پاکستان و غیره توسط اخوانی های جمعیتی به دستور صریح و مستقیم مسعود، قصاب روشنفکران. مضاف بر آن، کشتار افراد زیاد گروه مشهور به "ستمی" در ولایت های شمال شرق کشور و به دامن شوروی اشغالگر انداختن بقیه افراد و کادر های آن برای تصفیة آن مناطق از وجود روشنفکرانی که در صورت رشد مستقلانه جنبش مقاومت، احتمال گرویدن بخش های نسبتاً نیالوده آن به مقاومت فعال ملی متصور بود. بالآخر چنین گرایشی احتمالی، زدودن و سوخته شدن زنگار فکری، سیاسی و اجتماعی از شخصیت آنان در بوته سوزان و فروزان جنگ مقاومت ملی مترقی ضد سوسیال امپریالیسم اشغالگر شوروی، ممکن می شد. در این به دام انداختن "ستمی" ها که تا سرحد خیانت ملی رهبران و کادر های آن پیش رفت، علاوه از دام گستری تزاران نوین، سنتریسم و عدم موضع نداشتن رهبری و صفوف آن گروه در قبال رویزونیسم خروشچفی، سوسیال امپریالیسم شوروی و وصل بودن بند ناف آن گروه با بند ناف حزب مادر (حزب دموکراتیک خلق افغانستان)؛ جنایت خونین و هولناک "احمد شاه مسعود" و مسعودی های خون آشام در حق افراد "ستمی" نیز نقش بارزی داشت.

۵- به همین سیاق، تسلیم شدن "احمد شاه مسعود" به اشغالگران شوروی، امضای آتش بس و پروتوکول همکاری با جنرالان نیرو های اشغالگر روسی، حذف مخالفان در همسویی با خاد و کی جی بی و ارتکاب خیانت ملی.

۶- دست داشتن مستقیم مسعود و "شورای نظار" اخوانی به عنوان یک رخ مدعیان قدرت در ویرانی کابل در جنگ های قدرت دهه نود میلادی/ دهه هفتاد شمسی و کشتار حدود ۷۵۰۰۰ کابلی و هتک حرمت و تاختن به نوامیس مردم به جرم هزاره و پشتون بودن و تاراج هستی آنان در مسابقه با جلاان دیگر مثل گلبدین، دوستم، سیاف، مزاری، محقق و غیره.

۷- نابودی اردوی مجهز به جا مانده از رژیم مزدور روس طبق برنامه دولت و نظامیان پاکستانی که نواز شریف در ضم کارنامه های خود، آن مورد را بار بار به مثابه یکی از افتخاراتش به حساب آورده و به رخ رقبای پاکستانی اش می کشید.

۸- احمد شاه مسعود اخوانی که خودش نیز باری پس از روی کار آمدن طالبان بر همسوئی و سنخیت فکری با طالبان صحه گذاشته بود، در مکتب "جهان وطنی" اخوانی سید قطبی تهی از هویت و احساس ملی شده و متأثر از آن ایدئولوژی هول انگیز اسلام سیاسی مرد سالار ضد حقوق انسانی زن، ضد روشنفکر، ضد دانش و مکتب و کار و کارگر، بار آمده بود. همین تفکر هول انگیز بود که به مسعود و گلبدین اخوانی اذن و رخصت می داد تا به رخ دختران مکاتب تیزاب بپاشند، در سال های ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹ شمسی در پنجشیر، کاپیسا، گلپهار و لایت پروان، بغلان، قندوز، تخار و بدخشان و ولایت های دیگر کشور ساختمان های مکاتب را به آتش بکشند و بی شرمانه مدعی شوند که وقتی ما قدرت را گرفتیم، امریکا به جایش تعمیر پنج منزله آباد می کند.

۹- بریدن گوش کارگران فابریکه نساجی گلپهار توسط اخوانی های ضد کارگر جمعیتی به جرم رفتن سر کار تولیدی در سال ۱۳۵۸ شمسی در نواحی نزدیک به فابریکه و به رگیار بستن کارگران در ولایت پروان به جرم داشتن علائق با ساما در روز روشن.

۱۰- وقتی مسعودی ها با کشتار افراد جبهه پنجشیر که در فوق شرحش رفت، به ساحات آن ولسوالی (فعلاً ولایت) مسلط شدند، تاراجگران فرانسویاز اوائل سال ۱۳۵۹ شمسی با ماشین های برقی برمه به دوش شان برای استخراج زمرد وارد پنجشیر شده و به غارت پرداختند و سنگ های قیمتی زمرد را با دزدان مسعودی برای سالیان طولانی قسمت می کردند.

۱۱- داستان استخراج و قاچاق سنگ لاجورد از کوه های واقع در ولایت بدخشان، سنگ فروشی باند مسعود - ربانی و نماینده اش در "مالگه مندوی" شهر پیشاور پاکستان و داستان دادن اجازه کتبی یک بار سرنگ پراندن به یک قوماندان جمعیتی از جانب ربانی معدوم، زبانزد خاص و عام است.

۱۲- همین گونه غصب ملکیت های دولتی در کابل و ولایات (پنجشیر، بدخشان، تخار، بلخ، هرات و...)، تاراج موزیم ملی مثل اموال شخصی منازل مردم و چپاول مرکز مبادله اسعار در شهر کابل از جمله اهم کارکرد های دزدان مسعودی شورای نظاری است.

۱۳- وابستگی مضاعف و سر سائیدن به درگاه چندین دستگاه استخباراتی دول امپریالیستی و ارتجاعی منطقه و جهان توسط مسعودیان نسل اول پس از تصرف قدرت و حین "مقاومت اول" که اینک آن وابستگی مضاعف پدر توسط مسعود جوان از سر گرفته شده است.

۱۴- همراهی مسعودیان اخوانی با اشغالگران کشور و رهنمائی آن قاتلان خلق، سلب کنندگان استقلال ملی و حقوق انسانی مردم افغانستان به درون کشور در نقش پیاده نظام نیرو های نظامی اشغالگر در سایه طیارات "ب-۵۲" امریکائی؛ تشکیل پایه های اساسی دولت پوشالی و مزدور خیانت ملی کرزی و غنی - عبدالله از روز اول تا آخر در جریان دو دهه اشغال افغانستان توسط امپریالیست های اشغالگر امریکا - ناتو (از ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۱ م)؛ ستم بر مردم و تاراج دارائی های مردم و داشته های دولتی و ادامه غارت سنگ های قیمتی در بدخشان و پنجشیر؛ ترویج و تجارت مواد مخدر در نقش سلاطین بومی مواد مخدر و فراچنگ آوردن ثروت های نجومی در همکاری، شراکت و در سایه حمایت مستقیم اشغالگران امریکائی - ناتوئی و در مصئونیت کامل و برپا داشتن قصر ها و آرگاه و بارگاه های فرعونی در کشور گرسنگان و بینوایان افغانستان و بسا از موارد دیگر...

این موارد چهارده گانه فوق از مصادیق بارز اندیشه اخوانی، موضع ستمگرانه و ارتجاعی و عملکرد جنایتکارانه "مکتب فکری" و کارنامه های ننگین خائنه "احمد شاه مسعود" و مسعودیان است. با این توصیف واقعی و تصویرگری از سیمای ارتجاعی، توطئه گر، غارتگر، جلاذ خون آشام، ضد زن، ضد روشنفکر، ضد ترقی، ضد مکتب، ضد کارگر، ضد مردمی و ضد منافع ملی و غیره؛ کدام یکی از این موارد فوق مورد دفاع "احمد مسعود" جوان است؟ کدام یکی را تقدیس کرده و ادامه می دهد؟ وجه تمایز مسعودیان امروزی به رهبری "احمد مسعود" در خط استعماری - ارتجاعی با گذشته ننگین و پر از جنایت و خیانت نسل اول اخوانی های جمعیتی و با توجه به همسوئی فکری - عقیدتی آنان با طالبان دیروزی و حلف وفاداری مسعود جوان امروزی با آن راه و مکتب غدر و خیانت پدر، تفاوت حلقه سکتاریستی مسعود جوان با طالبان امروزی در چیست؟ کنون که احمد مسعود در برابر طالبان به زور بیگانگان قد افرازی می کند و مدعی احراز قدرت است، با کدام برنامه متفاوت از خط و برنامه پدرش و همچنان طالبان، به میدان می آید و حامل چه پیامی به قربانیان جنایات پدر و مردم دردمند افغانستان شامل همین جوانان و زنانی است که به حمایت آنان چشم دوخته است؟

پس اگر همین موارد چهارده گانه از اهم و از مصادیق بارز تفکر و عملکرد نسل اول مسعود و مسعودیان است، همین نفس تقدیس گذشته و ادامه راه و اندیشه اخوانی و فزونخواهانه مسعود جلاذ به قیمت نفی و انکار دگراندیشان است که برای "احمد مسعود" در نقش ادامه دهنده راه مسعود جلاذ روشنفکران آزادیخواه و مترقی و خلق افغانستان، مشکل آفرین می شود.

ببینیم چه گونه؟

احمد مسعود در مصاحبه اش گفت که راه پدرش، "احمد شاه مسعود" را دنبال می کند. مسعود جوان به ادامه "راه پدرش" که ایدئولوژی هول انگیز اسلام سیاسی شالوده فکری - فلسفی آن را می سازد، شامل تمسک فکری، موضع طبقاتی ارتجاعی، زن ستیزی مردسالارانه و اذعان رسمی به فرودستی مقام اجتماعی زن در جامعه، پذیرش مالکیت خصوصی و استثمار نیروی کار، ستیز با مظاهر ترقی اجتماعی - فرهنگی، خط سیاسی هراس افکن، عملکرد چهارده گانه فوق، سرشت مشترک و علایق و روابط تاریخی آن به عنوان یک نیروی ارتجاعی با امپریالیسم و استعمار بوده است، تأکید ورزید.

احمد مسعود در عین پابندی به راه و روش فوق الذکر فکری - سیاسی اخوانی پدرش، همزمان به گونه تبلیغاتی باور معرفی خویش را در مورد آزادی و عدالت اجتماعی و ارزش های مردم افغانستان شامل زنان و مردان تحت ستم چنین بیان داشت: "از هر حرکتی که با احترام به آرمان ها و ارزش های مردم افغانستان و به خاطر آزادی و عدالت صورت بگیرد، حمایت می کند".

تمسک احمد مسعود به خط ایدئولوژیک - سیاسی اخوانی پدر و تعهد به راه او در عین "احترام به آرمان ها و ارزش های مردم افغانستان" و "آزادی و عدالت"، پارادوکسی را در خود حمل می کند. این بیانیه حاوی پارادوکس احمد مسعود دو احتمال را مطرح می کند: نخست به احتمال قوی، یا از روی نفهمی و عدم درک و هضم مفاهیم مرکب "راه" و "مکتب فکری" مسعود و اجزای مرکب آن است و دید و تبیین درست از مفاهیم "آزادی"، "عدالت اجتماعی" و "آرمان ها و ارزش های مردم افغانستان" ندارد. احتمال دوم اینست که احمد مسعود در نقش یک فرد لفاظ و مردم فریب مثل پدرش با این مفاهیم ارزشمند آزادی، عدالت اجتماعی و آرمان و ارزش های اجتماعی مردم، بابت فریب ناآگاهان و بسیج آنان در پایگاه ارتجاعی مدعی میراث داری قدرت پوشالی، برخورد ابزاری کرده است.

راهی که در آن ایدئولوژی تمامیتخواه اسلامی نوع اخوان المسلمین تنوع فکری و دگراندیشی را مجازات کرده و دموکراسی را سال ها مترادف با کفر و الحاد دانسته و شالوده فکری - فلسفی آن راه را می سازد، چگونه می تواند با آزادی در مفهوم وسیع کلمه کنار می آید و دگراندیشان و پیامبران و منادیان آزادی را برتابد؟ نه، این ممکن نیست!

واژه زیبای آزادی که کاربرد وسیعی دارد و ابعاد و مفاهیم فلسفی، اجتماعی و ملی را شامل می شود، از بنیاد با تمامیت خواهی و مطلق گرایی یک چنین ایدئولوژی هراس افکن در تضاد قرار دارد. آزادی در مفهوم فلسفی آن، رسیدن به آن چنان شرایط و امکاناتی بر پایه آگاهی و درک قانونمندی پروسه ها توسط افراد جامعه است که تحت آن نیاز های مادی و معنوی آزاد زیستن فرد در رابطه دیالکتیکی متقابل با جمع، میسر شود. در این مفهوم، آزادی در جنب ارتقای درجه آگاهی فرد و جامعه در کل و ایجاد انسان مجهز با فرهنگ و اخلاقیات نوین، نیازمند ارتقای کمی و کیفی پایه مادی - اقتصادی و دگرگونی مناسبات تولیدی در هماهنگی با آن است.

آزادی در بعد اجتماعی به یک سری از آزادی های بنیادین مدنی و اجتماعی به شمول آزادی عقیده و بیان گفته می شود که از نیاز های زیستن در یک جامعه دموکراتیک به شیوه مدنی، شمرده می شود. از این بُعد، آزادی با ایدئولوژی تمامیتخواه و مطلق اندیش اسلامی از نوع مسعودی و گلبدینی که قادر و متمایل به مشاهده رنگ های پدیده ها میان رنگ های سیاه و سفید نیست و اصل اساسی آزادی عقیده و بیان را که حتی جزء منشور ملل متحد است، بر نمی تابد، در تناقض قرار دارد.

در عصری که امپریالیسم حاکم جهان است، بر زندگی خلق ها و ملل تحت ستم گیتی می تازد و مقدرات خلق ها و ملل تحت ستم را طبق دلخواه خود رقم می زند، آزادی از بعد ملی یا آزادی ملی عبارت است و ارستگی یک ملت، یک خلق و یک کشور از زیر یوغ سنگین امپریالیسم و سلطه بلاواسطه و یا با واسطه اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، نظامی و دیپلماتیک آن، و برخوردار بودن از حق تعیین سرنوشت و نظام سیاسی (اجتماعی - اقتصادی)، معنی می دهد. یک چنین تبیینی از آزادی در بعد ملی، از نگاه جوهری در تضاد با اندیشه و راه و رسم و فلسفه "جهان وطنی" اسلامیست، و همسرشتی ارتجاع و استعمار، قرار دارد. عاملان و حاملان چنین اندیشه و راه و رسم ارتجاعی و تسلیم طلبانه در برابر استعمار، در عین اعمال ستم و زورگویی بر توده های خلق تحت ستم در کشور خودی، فلسفه وجودی و اعتبار خود را از همین امپریالیسم بیرونی می گیرند و بر پایه سرشت مشترک، در حالت همسرشتی با امپریالیسم متجاوز سلب کننده استقلال، حاکمیت و آزادی ملی خلق ها، به سربرده و ارتجاع ستمگر بومی از جنس همین جهادی ها و طالبان در همدستی با امپریالیسم به سلب آزادی اجتماعی زحمتکشان تحت ستم و استثمار می پردازند. نمونه این تداخل منافع استعماری با منافع ارتجاعی طبقات و نیرو های شریک سیاسی - مذهبی، از جنس جهادی ها، طالبان، القاعده، داعش و سائر نحله های بنیادگرا و افراطی اسلامی در تحت سیطره ارتجاع حاکم اسلامی از عربستان تا ایران، افغانستان، پاکستان و اندونیزیا تا شمال افریقا فراوان یافت می شود. استفاده ابزاری امپریالیسم امریکا و شرکایش از این حرکت های ارتجاعی در راستای سرکوب نیرو های مترقی این جوامع و حصول به اهداف اقتصادی، سیاسی و نظامی در منطقه، میرهن است. در این میان، احمد مسعود و "جبهه" و "مقاومت" اش با آن پیشینه، ایدئولوژی، سیاست و درهم تنیدگی اش با استعمارگران متجاوز و طماع بیرونی، تافته جدا بافته ای نیستند که به دور از دائره نفوذ امپریالیستی - ارتجاعی به حیات شان ادامه دهند.

تمام نحله های اسلام سیاسی به شمول نسخه سیدقطبی - مسعودی آن از لحاظ موضع طبقاتی نیرو های ارتجاعی بوده اند که در "مکتب فکری" شان به شمول اخوانی های وطنی ما نابرابری اجتماعی و مالکیت خصوصی طبقاتی بر وسائل تولید که منشاء این نابرابری و ستم و استثمار طبقاتی است، مجاز است. لذا بی درنگ باید افزود که با چنین

مکتب و موضعی اجتماعی، مطرح ساختن اصل "عدالت اجتماعی" در مفهوم برابری نسبی در همه عرصه های حیات اجتماعی، سوای قرائت اسلامی آن که نابرابری شهروندان جوامع اسلام زده را بر پایه جنسیت و در نتیجه تقسیم کار اجتماعی و مالکیت خصوصی بر وسائل تولید، نورم می داند، منتفی می گردد. زیرا در جامعه تقسیم شده به فقراء و اغنیاء، به حاکم و محکوم و به فرادست و فرودست، دم زدن از عدالت اجتماعی، هم در بافت اجتماعی و هم در گستره ملی حرف مهمی بیش نخواهد بود.

اما آرمان ها و ارزش ها و اراده مردم: در متن یک چنین نابرابری اجتماعی مردم در تحت رنج و حرمان ستم می کشند و آرمان رفع ستم و زیستن در یک جامعه دارای سطح فرهنگی، سیاسی و اقتصادی عالی به دور از ستم و استعمار و تعقیدات امپریالیستی و "تفتیش عقاید" نوع طالبانی - مسعودی* ضمن برخورداری از مزایا و حقوق اجتماعی انسانی یک جامعه دموکراتیک و پیشرو که در آن حرف اول و آخر را اراده جمعی مردم بزند، را در سر می پرورند و در طول تاریخ بهای گزاف آن را با نثار خون شان پرداخته اند. ارزش های مردم هم می تواند در آزادی ملی و آزادی متنوع و گستره اجتماعی در کلیه ابعاد زندگی خلاصه شود که منسوبان این ایدئولوژی هول انگیز اخوانی از نوع مسعود جوان، با چنان موضع ستمگر ارتجاعی و راه و روش فوق، که از بنیاد با این ارزش ها بیگانه اند، چگونه به آرمان ها و ارزش های مردم و به خود مردم که از منظر سیاست و تفکر مسعودی، گله ای بیش نیستند که باید چوپانی بر آنان گماشت، و بر اراده مردم، احترام می گذارند؟ یک چنین ادعائی با چنان دیدگاهی ستمگرانه و ارتجاعی، نه ممکن است و نه منطقی! چنین انتظاری از دار و دسته های ارتجاع خون آشام اخوانی و فرزندان جلاان اخوانی خلق افغانستان بیهوده است. این سوگند خوردن ریاکارانه و اضطرابی مسعود جوان اخوان زاده و دارای تفکر متحجر به نام "مردم" و "آرمان ها، ارزش ها و اراده" آنان، بیشتر به وعده سرخرمن و وعده های قبل از انتخابات کاندیدا ها به مردم رأی دهنده می ماند و عوام فریبی ای بیش نیست و جنبه بسیجگر تاکتیکی دارد.

ادامه دارد

* به آن دلیل تصفیه های خونین اخوانی های مسعودی و گلبدینی را مترادف با شیوه "تفتیش عقاید" نوع کاتولیکی - طالبانی قرار دادیم که این دار و دسته ها از همان بدو امر طبق دستور و برنامه بیرونی امپریالیستی - ارتجاعی تصفیه جبهات مقاومت را از وجود روشنفکران آزادیخواه، انقلابی، فرهنگیان و شخصیت های منور قومی ضد استعمار، دریافت داشته و اجرائی ساختند که نمونه های آن در فوق آمد.

پس از کسب موفقیت مسعود جلاان در تصفیه خونین جبهه مقاومت ملی مستقل پنجشیر، در صدد تعمیم آن در سائر ولایات و ولسوالی ها برآمد. در ولایت کندز جبهه مستقلی به رهبری "انجنیر سرور" کنذی کادر برجسته "ساما" وجود داشت که در مدتی کوتاه در رزم ضد اشغالگری شوروی و علیه مزدورانش خوش درخشید. مسعود جلاان و قرآن خور مثل اسلافش، جبهات سامائی را چون خار چشم خود می دانست در صدد نابودی آن برآمد. ابتداء به یکی از قوماندان های تحت امرش در ولایت کندز نامه ای نوشته و تصمیم نابودی جبهه انجنیر سرور را ابلاغ کرد. آن قوماندان به دلایل خوش نامی انجنیر سرور و پیوند خونی، زنده یاد سرور را از چنین تصمیمی آگاه ساخته و به مسعود نوشت که این جبهه علیه متجاوزان شوروی می جنگد و من با آن مشکلی ندارم. مسعود جلاان در جوابش نوشت که شما این مسائل را نمی دانید. من می فهمم که این نیرو ها در آینده برای ما مشکل آفرین می شوند. پس از توضیح شرایط زنده یاد انجنیر سرور از طرف سازمانش دستور عقب نشینی به سوی اندراب نیز "مأمور علم" را دریافت کرده و با حدود ۲۲ تن از افراد جبهه عازم ولسوالی اندراب ولایت بغلان شد. در مسیر راه در نهرین توسط اخوانی های جمعیتی

به سر دستگی عبدالحی حقجوی جنایتکار، و به دستور صریح و مستقیم مسعود قصاب محاصره شده و پس از پیمان قرآن به وساطت مو سفیدان، همه را خاننازه و جنایتکارانه، به استثنای یک تن نجات یافته، تیرباران کردند. پس از این تراژیدی، آن قوماندان با تسلیم سلاح پایان رابطه اش را با جمعیت اسلامی اعلام داشت که بعد ها به طور مرموزی توسط افراد ناشناس کشته شد.

همین گونه به اثر جنایات سیستماتیک مسعود جلاد، "مأمور علم" اندرابی سامانی و جبهه مستقل ملی - مردمی اندراب نیز سرنوشت و پایان تراژیک داشت.